



## درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۴ شهریور ۱۴۰۰

مصادف با: ۸ صفر ۱۴۴۳

جلسه: ۱

موضوع کلی: مفاهیم

موضوع جزئی: مفهوم وصف - تنقیح محل نزاع - جهت اول

سال سیزدهم

# «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

امروز روز اول جلسه درسی بحث اصول است در سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۰. طبق برنامه معهود و متعارف در روز اول روایتی را تیمناً و تبرکاً قبل از آغاز بحث می‌خوانیم و امیدواریم در پرتو هدایت‌ها و راهنمایی‌های صاحبان این کلمات نورانی، بتوانیم راه را به درستی تشخیص دهیم و از عنایات آن انوار مقدسه بهره‌مند شویم تا ان شاء الله آنچه فرا می‌گیریم و تحصیل می‌کنیم، به معنای حقیقی کلمه برای ما نافع باشد. دیروز روز شهادت امام مجتبی (ع) بود؛ به همین مناسبت روایتی را از امام مجتبی (ع) خدمت شما نقل می‌کنم.

### لزوم مراقبت در غذای روح

ایشان می‌فرماید: «عَجِبْتُ لِمَنْ يَتَفَكَّرُ فِي مَأْكُولِهِ كَيْفَ لَا يَتَفَكَّرُ فِي مَعْقُولِهِ فَيَجُنُّ بَطْنَهُ مَا يُؤْذِيهِ وَيُودِعُ صَدْرَهُ مَا يُرْدِيهِ»،<sup>۱</sup> من در عجبم برای کسی که درباره خوراک خودش، مأكول و مشروب خودش، آنچه که می‌خورد و می‌آشامد تفکر و اندیشه می‌کند، یعنی اینکه دقت می‌کند چه چیزی را بخورد و چه چیزی را نخورد، چه چیزی را بیاشامد و چه چیزی را نیاشامد؛ اما درباره معقولش و آنچه که به عنوان واردات ذهنی او شناخته می‌شود، هیچ اندیشه و تفکر نمی‌کند. اینکه چه چیزی را ببیند، چه چیزی را بشنود، چه چیزی را خیال کند، چه چیزی را بخواند، چه کتابی بخواند و چه دانشی فرا بگیرد، دروازه ذهن او باز است و اجازه ورود همه چیز را به ذهن و قلبش می‌دهد. چطور ممکن است برای خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها این چنین تأمل و اندیشه و دقت شود، اما در مورد آنچه که به ذهن و فکر وارد می‌شود، هیچ اندیشه‌ای نشود. برای شکم که چه چیزی برای آن مضر است، دقت می‌کند تا هر چیزی را وارد شکم نکند؛ اگر چیزی برای او مضر باشد و موجب اذیت و آسیب برای بطن و شکم شود، از آن اجتناب می‌کند و جلوی آن را می‌گیرد؛ حتی اگر در چیزی احتمال و ضرر آسیب باشد، خودش را حفظ می‌کند و آن را وارد شکم نمی‌کند. مثلاً فرض کنید اگر در یک جایی سفره غذا پهن شده باشد و چراغ و روشنایی نباشد، حتی اگر بگویند بهترین مأكولات و مشروبات در این سفره قرار داده شده، در تاریکی لقمه بر نمی‌دارد و دست در آن نمی‌برد؛ تازه اگر هم این کار را انجام دهد، بعد از لمس و استشمام و با همه دقت‌ها و بعد از اینکه اطمینان پیدا کند، آن لقمه را در دهانش می‌گذارد. ولی چنین دقت و مراقبتی در مورد لقمه‌های ذهنی به عمل نمی‌آورد؛ اینکه چه چیزی را به عنوان لقمه در ذهن و قلبش وارد می‌کند، این به قول امام مجتبی (ع)

۱. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۱۸.

«یودع صدره»، صدر و قلبش را رها می‌کند. هر چیزی که وارد آن شود، از نظر این شخص مجاز است و هیچ مانع و رادعی در برابر واردات قلبی و ذهنی ایجاد نمی‌کند. در تاریکی‌های فکری و ظلمات اندیشه، هیچ تلاشی نمی‌کند که فکر صحیح و سقیم را از هم جدا کند و نگذارد افکار سقیم و نادرست به قلب و ذهن او وارد شود.

حواس ما خودشان دروازه‌های واردات قلبی و ذهنی هستند؛ چشم ما یکی از دروازه‌های واردات قلبی و ذهنی ماست؛ یعنی آنچه را که می‌بینیم، این صحنه‌ها همه در خزانه ذهن و قلب ما جا می‌گیرد. ما چشم را به روی هر چیزی باز می‌کنیم و اجازه می‌دهیم هر چیزی که دیدن آن صحیح یا ناصحیح است، به قلب و ذهن ما ورود پیدا کند. اینکه امام مجتبی می‌فرماید «عَجَبْتُ لِمَنْ يَتَفَكَّرُ فِي مَأْكُولِهِ كَيْفَ لَا يَتَفَكَّرُ فِي مَعْقُولِهِ»، این واقعاً جای تعجب دارد؛ اینکه حضرت می‌فرماید من در عجبم که چطور می‌شود کسی برای ورود چیزهایی که به جسم شخص آسیب می‌رساند، دقت و تأمل و اندیشه می‌کند، اما در مورد غذاهای روحی که وارد قلب می‌شود، هیچ اندیشه‌ای نمی‌کند. بالاخره روح هم مثل جسم نیاز به غذا دارد؛ جسم یک خصوصیات و ویژگی‌هایی دارد و روح هم یک خصوصیات و ویژگی‌هایی دارد. طبیعتاً سلامت جسم بستگی دارد به اینکه غذای جسم یک غذای سالم باشد؛ یعنی غذای سازگار با جسم، و اگر غذای جسم سالم نباشد باعث ناهماهنگی بین بخش‌های مختلف آن می‌شود. غذای روح هم همین‌طور است؛ بالاخره روح انسان حتماً نیاز به تغذیه دارد و باید از یک جایی تغذیه شود؛ این خاصیت روح است. این غذایی که روح به آن نیازمند است، اگر صحیح و سقیم آن آمیخته شود و مختلط و مخلوط شود، قهراً اگر غذای روح این چنین آمیخته با اجزاء ناسالم و مخرب و سمی باشد، این باعث می‌شود که روح انسان هم گرفتار آسیب شود؛ این واقعاً جای تعجب دارد. اینکه امام مجتبی (ع) می‌فرماید من در عجبم که چطور ممکن است ... ببینید چقدر زیبا و لطیف یک هشدار و یک تنبیهی به ما داده‌اند و به ما تذکر داده‌اند که مواظب باشید همان دقت و تفکری که درباره خوراک و غذای جسم دارید، درباره خوراک و غذای روح هم داشته باشید. چطور ممکن است یک آدم عاقل نسبت به قلب و ذهن و روحش که محتاج غذاست، این‌طور یله و رها عمل کند و اجازه بدهد در ظرف ذهن و قلب او قرار گیرد، اما در مورد شکم که ظرف تغذیه جسم است، کمال دقت و مراقبت را به عمل بیاورد.

اساساً همین نکته و همین مسأله است که معیار ارزش انسان‌هاست. غذای جسم بهترین هم که باشد و همه مراقبت‌ها در آن صورت بگیرد، نهایتش این جسم را حفظ می‌کند و مقتضی برای بقاء این جسم را برای مدت طولانی‌تری فراهم می‌کند. اما به هر حال این جسم فانی است؛ وقتی که مرگ به سراغ انسان بیاید و روح از بدن انسان خارج شود، این جسم از بین می‌رود. اگر بشر تلاش کند که یک طوری و با طرقی این جسم را حفظ کند، این هیچ ارزش خاصی برای آن شخص ندارد، جز یک سری اعتباراتی که به همین دنیا مربوط می‌شود. اما روح انسان باقی است؛ اگر روح سالم باشد، به حال شخص پس از مرگ نافع خواهد بود؛ در عالم برزخ و قیامت آنچه که معیار تعیین درجه و مرتبه شخص است، ملاک آرامش یا ناآرامی شخص است، سلامتی روح است. هر روحی که سالم‌تر باشد، در برزخ و قیامت آرامش و سکون خاطر و امنیت خاطر برای او بیشتر فراهم است. خود امام مجتبی (ع) در یک کلام دلنشین دیگری می‌فرماید: «فَأِنَّمَا يُجْزَى الْعِبَادُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ»<sup>۱</sup> «بندگان خدا در روز قیامت به اندازه عقولشان جزا داده می‌شوند. یعنی چه در کار خیر و چه در کار شر، مجازات و پاداش و تنبیه، هر دو در روز قیامت بر اساس مقدار عقل و معرفت و درک انسان‌ها صورت می‌گیرد. حالا فرض کنیم کسانی که در این دنیا اساساً در

۱. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۹۹.

واردات قلبی و ذهنی را باز کرده‌اند و اجازه داده‌اند سره و ناسره وارد قلب و روح آنها شود؛ اینها یک روح مریضی را به عالم برزخ و قیامت برده‌اند و طبیعتاً بیماری‌های روح که در اثر آن واردات ایجاد شده، این بیماری‌ها صاحبش را آزار می‌دهد. کسانی که بر واردات قلبی و ذهنی خود مراقبت و کنترل دارند، اینها طبیعتاً روح سالم‌تری دارند و در برزخ و قیامت متنعم‌تر هستند. یک عده هم ممکن است اساساً این باب واردات ذهنی و قلبی را باز نکنند؛ در سطح ابتدایی از عقل و درک و معرفت و دانش باقی بمانند؛ اینها هم یک روح ضعیف با خودشان به عالم برزخ و قیامت می‌برند. روحی که قابلیت برخورداری از مراتب عالی انسانی در آن نیست؛ قدرت بهره‌مندی و تمتع از نعمت‌های بی‌پایان الهی برای او فراهم نیست. آنچه که مهم است، این است که انسان در غذای روحش دقت کند.

من از این دو کلام امام مجتبی (ع) می‌خواهم استفاده کنم که ما به عنوان یک انسان - چه محصل علوم دینی و چه غیر آن - دو وظیفه داریم. بلکه می‌خواهم عرض کنم که این برای محصلین علوم دینی و برای امثال ما، مهم‌ترین وظایف و تکالیفی است که بر عهده ماست. اصلاً سعادت ما در گروه همین است. ۱. اینکه واردات قلبی و ذهنی خودمان را مراقبت کنیم، فیلتر بگذاریم، سره را از ناسره تشخیص دهیم و نگذاریم ناسره وارد ذهن و قلب ما شود. واردات قلبی بالاخره انواع و اقسام آگاهی‌ها را دربرمی‌گیرد؛ انواع و اقسام ابزارهای آگاهی را دربرمی‌گیرد؛ لذا باید چشمان را مراقبت کنیم، گوشمان را مراقبت کنیم، قدممان را مراقبت کنیم؛ هر جایی نیرویم و هر سخنی را نشنویم، به هر صحنه و به هر منظره‌ای اجازه ورود در ذهن و قلب ندهیم. مرتبه مهم‌تر اینکه اگر مراقبت کنیم که سره از ناسره تمیز داده شود و آگاهی‌ها و واردات ناسالم ذهنی را جلوی‌ش را بگیریم، این کافی نیست؛ باید عقول خودمان را هم بالا ببریم و روحمان را قوی کنیم. اول نباید بگذاریم که بیمار شود؛ دوم اینکه آن را قوی کنیم. یا حتی می‌توانیم بگوییم باید روح و عقولمان را قوی کنیم تا بیمار نشود. تقدم و تأخر اینها را نمی‌توانیم بگوییم که کدام مقدم و کدام مؤخر است؛ البته همانطور که جسم قوی کمتر امکان بیماری دارد، روح قوی هم امکان بیماری‌اش کمتر است. اگر عقول و آگاهی و علم ما به معنای حقیقی رشد کند و افزایش پیدا کند و احاطه‌مان بیشتر شود، طبیعتاً توان و قدرت روح بیشتر می‌شود و بهتر می‌تواند سره را از ناسره تشخیص دهد. تحصیل علم دین در حقیقت اگر همراه با تهذیب و تزکیه نفس باشد، باعث می‌شود که روح و قلب و ذهن انسان قوت و قدرت پیدا کند؛ این باعث می‌شود که انسان بتواند واردات ذهنی خودش را کنترل کند. اینکه امام مجتبی (ع) فرمود چطور ممکن است کسی در ماکول و در خوردنی‌ها تفکر کند اما در معقولش و در واردات ذهنی و قلبی‌اش تفکر نکند، این در واقع برمی‌گردد به اینکه انسان اینقدر عقلش رشد کند و علمش به معنای حقیقی افزون شود تا بتواند ضرورت این امر را درک کند و قدرت تمیز سره از ناسره را داشته باشد. آن وقت است که در عالم برزخ و قیامت هم جزای ما به قدر درک و معرفت و شعور و عقول ما خواهد بود.

امیدوارم خداوند تبارک و تعالی به ما این توفیق را بدهد که هم و غم خودمان را مصروف این امر کنیم که در معقولاتمان تفکر و اندیشه کنیم، در مورد واردات ذهنی و قلبی بیندیشیم؛ مراقبت کنیم که سره از ناسره تشخیص داده شود؛ مراقبت کنیم که ناسره وارد نشود، قلبمان را به حال خودش رها نکنیم؛ آنگاه است که می‌توانیم بگوییم ما از این تلاش‌ها و کوشش‌ها و زحمات‌ها در حد توان‌مان بهره‌ای برده‌ایم و راه سعادت را پیش گرفته‌ایم. آن وقت است که مرتبه و درجه ما عندالله در روز قیامت و در عالم برزخ مرتبه‌ای خواهد شد که حداقل حسرت کمتری برای ما به همراه خواهد داشت. امیدواریم که خداوند تبارک و تعالی این توفیق را

به ما عنایت بفرماید و این سال تحصیلی را برای ما سال مشحون از توفیقات الهی برای بالا بردن قدر عقول و معرفت‌هایمان، برای توانایی کنترل واردات قلبی و ذهنی و اینکه ما مراقب باشیم آنچه که به عنوان سم برای روح شناخته می‌شود، آن غذایی که برای روح سمی است، اینها را وارد روح‌مان نکنیم و روح‌مان را گرفتار غذاهای مسموم نگردانیم.

### **مفهوم وصف**

بحث ما در سال گذشته به مفهوم وصف رسید؛ مفهوم شرط را به نحو مستوفی بحث کردیم. از بحث مفاهیم چند بحثی باقی مانده که ان‌شاءالله این بحث هم تمام می‌شود. اصل بحث در مفهوم وصف، یا با این تعبیر و این سؤال که آیا وصف مفهوم دارد یا ندارد مطرح می‌شود، یا با این پرسش که آیا مفهوم وصف حجت هست یا نه، معتبر هست یا نه. البته وقتی بحث از اعتبار و حجیت مفهوم وصف می‌کنیم، این در واقع مآلاً به همان پرسش اول برمی‌گردد که آیا اساساً وصف مفهوم دارد یا نه؛ این دو سؤال تفاوتی با هم ندارد. به هر حال چه با تعبیر اول و چه با تعبیر دوم این بحث را مطرح کنیم و این عنوان را ذکر کنیم، اصل آن به این معنا و این مضمون برمی‌گردد که اگر جمله‌ای گفتیم و آمر مثلاً دستوری دارد که اکرم الرجل العالم، آیا این معنایش آن است که رجل غیر عالم و خوب اکرام ندارد؟ آیا مقتضای ذکر وصف در جمله آمر این است که نسبت به جایی که این وصف معدوم است، آمر دستوری ندارد؟ این اصل بحث است.

### **تنقیح موضوع بحث**

اینجا بعد از توضیح عنوان کلی بحث، جهت اول که باید مورد بررسی قرار بگیرد، اصل موضوع بحث و محل نزاع است. اینکه نزاع شده در اینکه آیا وصف مفهوم دارد یا ندارد، این در همه موارد جریان پیدا می‌کند؛ این نزاع در مورد همه انواع وصف است یا اینکه اختصاص به بعضی از انواع دارد؟ این جهت است که بررسی خواهیم کرد؛ چون از یک زاویه، وصف بر دو قسم است؛ وصف معتمد بر موصوف و وصف غیر معتمد بر موصوف. گاهی می‌گوییم اکرم الرجل العالم، این می‌شود وصف معتمد بر موصوف؛ یک وقت می‌گوییم اکرم العالم، بدون اینکه موصوف ذکر شود و وصف متکی شده باشد بر موصوف در کلام؛ یعنی موصوف در کلام ذکر نشود. آیا نزاع هر دو قسم و هر دو نوع وصف را شامل می‌شود یا فقط قسم اول را؟ این یک جهت؛ چون اینجا بالاخره انظار مختلف است.

جهت دوم: شمول محل نزاع نسبت به وصف از حیث نسبتش با موصوف که تارة اعم و اخص مطلق است، اخری اعم و اخص من وجه است، ثالثه تساوی است و رابعة تباین است. آیا این نزاع همه انواع چهارگانه وصف در حالی که نسبتش با موصوف یکی از این نسبت‌هاست را دربرمی‌گیرد یا برخی از این نسبت‌ها را شامل می‌شود؟ مثلاً تنها جایی را شامل می‌شود که نسبت وصف و موصوف اعم و اخص مطلق باشد. این دو جهت در محل نزاع باید مورد رسیدگی قرار بگیرد.

### **جهت اول**

در جهت اول بحث در این است که آیا نزاع مختص به وصف معتمد بر موصوف است یا نه. یعنی مثلاً اگر آمر گفت اکرم الرجل العالم، اینجا وصف معتمد بر موصوف است؛ هم وصف ذکر شده و هم موصوف. اینجا نزاع در این است که آیا این جمله مفهوم دارد یا نه؛ یعنی معنای این جمله آن است که رجل غیر عالم و خوب اکرام ندارد؟ اکرم الرجل العالم معنایش این است که اگر این رجل عالم نبود، لایجب اکرامه. قدر متیقن هم همین است - بحثی در شمول نزاع نسبت به این جهت نیست. اما گاهی گفته می‌شود اکرم العالم؛ اینجا موصوف ذکر نشده است. آیا نزاع شامل این مورد می‌شود؟ در واقع اینجا بحث در این است که آیا اینجا که عالم

به تنهایی آمده، مقتضای این جمله آن است که رجل غیر عالم و جواب اکرام ندارد یا اینکه معنای این جمله این نیست و نمی‌توانیم از این جمله مفهوم بگیریم. برخی فرموده‌اند از این دو قسم، قسم اول داخل در محل نزاع است اما قسم دوم داخل در محل نزاع نیست.

### قول اول: اختصاص محل نزاع به وصف معتمد بر موصوف

محقق نائینی معتقد است محل نزاع تنها جایی است که وصف معتمد بر موصوف باشد و قسم دوم از محل بحث خارج است. این ادعایی است که محقق نائینی مطرح کرده است.<sup>۱</sup> مرحوم نائینی بر این مدعای خود به وضوح شاید دو دلیل ذکر کرده‌اند ولی از مجموع کلمات می‌توانیم دو دلیل استفاده کنیم.

#### دلیل اول

ایشان به طور کلی در بحث مفهوم وصف یک ملاک و معیاری برای مفهوم ذکر کرده است. یعنی می‌گوید ملاک مفهوم و عدم مفهوم در این است که ما ببینیم قید به حکم رجوع می‌کند یا موضوع. اگر قید بخواهد به حکم رجوع کند یک نتیجه دارد و اگر بخواهد به موضوع رجوع کند، نتیجه دیگری دارد. اگر اصل موضوع ثابت شود، طبیعتاً اینجا این بحث مطرح می‌شود. اما اگر اصل موضوع ثابت نباشد، دیگر جایی برای این تردید و سؤال در اینکه آیا وصف مفهوم دارد یا ندارد، باقی نمی‌ماند. این را مرحوم نائینی به عنوان دلیل بر عدم مفهوم وصف ذکر کرده است.

چه‌بسا این دلیل بتواند دلیل برای خروج این مورد از محل نزاع هم باشد. اگر مثلاً در جایی وصف باشد ولی معتمد بر موصوف نباشد و موصوف ذکر نشده باشد، اینجا دیگر جایی برای این بحث باقی نمی‌ماند که بگوییم آیا وصف مفهوم دارد یا ندارد. لذا در واقع چون ایشان در بحث از ثبوت یا عدم ثبوت مفهوم، ملاک را این قرار داده‌اند که آیا قید رجوع به حکم می‌کند یا موضوع، نتیجه این است که اگر در جایی موصوف ذکر نشده باشد، دیگر این نزاع جریان ندارد.

#### دلیل دوم

دلیل دیگری که اینجا می‌توانیم ذکر کنیم این است که بالاخره وقتی می‌گوییم آیا وصف مفهوم دارد یا نه، قول به ثبوت مفهوم در واقع بر این اساس استوار است که بالاخره می‌بینیم مولایی که عاقل و حکیم و مختار است، در کلام خودش یک قیدی را اضافه کرده و گفته اکرم الرجل العالم؛ در حالی که می‌توانست این قید را نیاورد؛ وقتی که این قید را آورده حتماً یک غرضی داشته؛ پس نتیجه می‌گیریم که مفهوم دارد. یعنی اگر جایی این قید نباشد، آن حکم ثابت نیست. قائلین به مفهوم با این تحلیل می‌خواهند بگویند که مفهوم ثابت است. بر این اساس، این استدلال و بیان در جایی قابل قبول است که ما یک موصوف داشته باشیم و یک صفت؛ آن وقت روی صفت تمرکز می‌کنیم و می‌گوییم برای اینکه کلام مولای حکیم مختار عاقل از لغویت خارج شود، پس معلوم می‌شود که این قید مدخلیت دارد. حالا یک جایی را در نظر بگیرید که موصوف در کلام ذکر نشده است؛ مثلاً فرموده اکرم العالم؛ اینجا کأن در این کلام قیدی وجود ندارد تا ما بخواهیم بحث کنیم بودن یا نبودنش لغویت دارد یا ندارد. لذا اساساً این نزاع در صورتی قابل تصویر است که موصوف در کلام ذکر شود و وصف معتمد بر موصوف باشد، و الا جایی برای بحث و نزاع نیست. پس برخی از ادله قائلین به ثبوت مفهوم، تنها در این فرض جریان پیدا می‌کند. لذا این از محل نزاع خارج است.

۱. فوائد الاصول، ج ۱، ص ۵۰۱؛ اجود التقريرات، ج ۱، ص ۴۳۳.

این اصل ادعا در جهت اول که تنها وصف معتمد بر موصوف داخل در محل نزاع است و وصف غیر معتمد بر موصوف از محل نزاع خارج است. دو دلیل هم برای این ادعا ذکر کردیم؛ حالا باید این مدعا را با این دو دلیل بررسی کنیم تا بعد معلوم شود که آنچه که در محل نزاع داخل است، هر دو قسم از وصف است یا یک قسم، کما ادعاه محقق النائینی.

«والحمد لله رب العالمین»